

خنجر داج است از بلا جنین
 نیده کسی از با سر جنین
 کز بنده کی که عمار اور است
 ز عمار لان جز اسخ خوش است
 کز بی بهنگام فیروست
 که در وی قهر امید به زور است
 بنیام که بابت در ایستگ
 مدامت کز است از کجا جنگ
 ایامه شنه جهان ایم کرد
 و ز نه نیم شب بار و نیم کرد
 چنین راه فرما تیر با سیر
 بونده تیر لیم کجیر کید
 که تیر لان خم خورده شکار
 شتابند تیر لیم ایوسوار
 شد تیر لیم بزین شاعل روز
 شد از زده هر نیم شب نیم روز
 چنین رفقه بود لیم بیانا نور
 که در خلس نه بند کرد
 خلیقا در طرف مهر عرب
 ز القاب او تازه گردند
 سر اس مسخر شد شمشیر
 بزین کینش در آمد تمام
 بهر دخت کار با عرب
 بهر فرم عجم نیز فرود لب

کره در

که در جبهه داشت کین در زده
 غضبک بوکن در روز برون
 رسیدن غنیمت بهر فرودم
 که در زفر فرودم کند بر دم
 مسایر کفر خیم این دیار
 که بود زنده در قدر روز کار
 بقصر نشند در این سخت
 شد باغخ زان این جسم
 لان اور سر صحن لان اور
 یعقل و خرد بر تراز کیز لیم
 که اسر تراز ضر و لیم جهان
 طیفل نو با اکنان و معات
 سر دار از دولت ارسته
 سینه بهر جدا خاکست
 بهر کار مشکل که با سر اور
 باش از اجبار اور
 ز فرمانه دیان کین و فر کرفت
 ز بعضی سر را بعضی اگر کرفت
 پیرگاه و حولت آکوناه
 که در بهر دیگران را کلاه
 در بنیر کار لطف از عیادت
 جبار در کین با بار اوست
 سکندر بیلان تد بارناه
 تر تیر کشید صاحب کلاه